

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

داد نورانی

۱۰/۱۱/۱۳

ساطوری از خشم

و ما باید برخیزیم
و بگوئیم
که های!
صبح نمرده ست
خورشید را دریابیم
و بدانیم
که شب را پایانی هست
و سیاهی را انجामी
روح برزخکده ماست
دردالود
ما درین رهگذریکه
همه با گرز ازان می گذرند
بنگ و باروت فقط میدانیم
که بر هر دمنی
با دشنه داغ
همگی کاشته و میکارند
دست زور آوری هر روز بران
چکه مهري، زکین می بارد!!
این چه نانی که قضا،
بهر ما مهر زده ست
پای فقر و افیون

هر نفسی در راه ست
گاه تناولی از برگ
گاه علوفه
ما مگر انسانیم؟!
ما مقدسیان این گورستانیم؟!
و ما باید برخیزیم
ما در « صفر بغداد » هم نمی گنجیم
با اینکه نیمی از ساکنان « بین النهرین »
طعمه گرگ تجاوز شده اند
نیم دیگر چشم بر راهند
تا هنوز نگفته اند، هرگز
سوری ها به عراقی ها،
«مادر قحبه»
زخم تحقیر زخونین زخم
سوزنده ترست
بر سکوی که چه گویم
« موطنم » مینامند
و دران ما دگرانیم
همه اشغالگران
رخ به اشغال کبیر
جائیکه
سود دران ملیاردست و صرف ها ملیون
لفظ دالر چقدر زیباست!!
کین همه عشق او
اندر نگهی خاصه به پاست
کودکان اینجا
«رمز طلائی» را
در زباله ها یافته اند
یقه ها پاره و دامن ها وصله
وان یکی در دل شب
در ته خواب
واژه ناب «پلاستیک» به زبان میراند
التماسش ، بر عرشه اشک
بر دستانش

موجهای ز تضرع جاریست
 لفظ دالر چقدر زیباست!!
 «دوستان» چقدر شیرین!!
 چشم های همه، آبی اند
 و میداند به کجا بوسه زنند
 و «مشمالی» به دامن «استاد»
 زر می ریزد!!
 «دوستان» چقدر شیرین اند؟!
 وقتی با تُن تُن «دموکراسی»
 میروند و می آیند
 حیف است
 صد حیف، اگر
 واژه هائی که ز دل میخیزند
 همچو قندینه ای هجا نکنیم
 «انجو»، «دونر»، «پروپوزل»
 و ندانیم که، «کپستی بلدینگ»
 راز خوشبختی ماست!!
 «فرصت چقدر بار طلائی» دارد
 خوب، باشد
 باشد
 اگر ۶۰ تن حنا بندان
 بر دامنه «هسکه مینه» کشته شدند
 و یا در «عزیز آباد»
 ۹۰ تن را در ثانیه ای کشتند
 و در «زیر کوه» ۵۹ تن دیگر،
 و یا در «زرمّت»
 زنان را، تکه و توته به چاه انداختند
 و یا در «نادعلی»
 جسد ۱۹ تن را به در حاکم شهر آوردند
 و یا در «خوست»
 طفلکان را به سگان لیسیدند
 قدر این «فرصت» را
 فقط «شیرزنی» میداند
 وقتی مدالی در «کلیفورنیا»

و یا «لندن» و «سئول» و «فلورانس»
به سینه می آویزد
چه پُر «درد»
با زبانی که عطر حجله وزان میخیزد
پای یک پرچم خون
گردن دوستی را
«خم و خم و خم» میدارد
و همه گشت و جنایت را
به مدالی می بخشد
و چه «شیرانه» ندا میدارد که
شما جمله عزیزان منید
قلب و ایمان منید
راز پنهان منید
و با عشوه که هان!
درد ملتِ آغشته به درد !!
از همه سُرَب کشایانی که دی
به مدالی پرورید
و مرا حال
عزیز دل تان میدارید
زنبقی در تن تان میکارید
پای یک جوخه و یا جانب زندان برید
عشوه من بخرید
چکمه پای شما سرمه دیدار منست
عشق پوشیده تان بر سر بازار منست
و «یاسر»
که از میانسالی خود میگوید
و شاید هم
خیلی ازان کوچک و کوچکتر باشد
اینک، سابونی
به جا جائی «توارش» بخلاند
و دهان «اکادمیسین» به کف آورد
کفش «شیر» دستان را
در لای مدالهای «رفیق»
به گلوگاش بیاویخت

این دو دلدادۀ ، دو پیام آور
وقتی تشریک «مدالی» بزنند
وحدتی فرش زمین خواهند کرد
تمثیلی، از «نظم نوین» خواهند کرد
آنگاه ، جبهه «ملی دموکرات»
چوبادی به هوا خواهد رفت
و باز هم
لفظ دالر چقدر زیباست !!
وقتی «با مدال زر» همراه ست
لیک در دامن، عده ای میگنجد
شهبازان!!
همگی «شیشه سیاه»
خوشه ای گرم «جهادی»
میچینند
وز فرازِ دو سه قصر
لشکر فقر و گدا می بینند
هنگ سرگشته و معلول
چه تفرجگاهی!!
ما باید بر خیزیم
«شیخ» ها همه تزویر گرند
و یا حقه فروش
وقتی «شیرون» به همه میگوید
و «اکرام» به کتابش می آرد
که من و شیخ
همین فردا
قهوه و چای و صبحی خواهیم زد
و صدمین بار
به هم نان و نمک خواهیم شد
پرده ها ، یک یکی
درز و ترک بر میدارند
و ما باید بر خیزیم
این همه سالوس
که سجده به یورو زنند
و دالر چه عشق نافرجامی

به قوغ شعله ای بریندیم
و ما باید برخیزیم
مردان «عرب»
رو به «وزیرستان» اند
تا «غزه» را به لقایش بسپارند
و به دروازه ای «اورشلیم»
هرچه قصابند
ساطوری
با تب تند «صبرا» و «شتیلا»
برپشت سوهان غزه تیز کنند
و «حماس» از آن
خوشه ها برچیند
و یکی دیگر، فریادی
پشت این برزخ ما میلرزد
شرف و عزت ما در خطر است
و با انتحاری
انفجاری
جارو کشِ مظلومی، باید گشت
کودکانش به تضرع
ما قُرص نانی ز قضا می‌خواهیم
و ما باید برخیزیم
وین همه ننگِ چین
در شطِ داغِ فرو اندازیم
و در تهِ تشتِ قیامی بشوئیم
و بگوئیم که

ما باید برخیزیم

* * *